

عقلانیت فضیلت محور و باورهای دینی؛ با تأکید بر نظریه سوسا

سعیده فخار نوغانی *

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۴/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۶/۱

چکیده

معرفت‌شناسی فضیلت محور، یکی از جدیدترین رویکردهای معرفت‌شناسی است که به دلیل تمرکز بر فاعل شناسا و فضیلت‌های معرفتی او، از سایر رویکردهای موجود متفاوت می‌باشد. این رویکرد، به جهت شباهت با رویکردهای برون‌گرایی که در ذیل معرفت‌شناسی اصلاح شده قرار می‌گیرند، از ظرفیت‌های قابل توجهی برای نظریه پردازی در معرفت‌شناسی باورهای دینی برخوردار است. لذا می‌توان با تعریف پیش‌فرض‌هایی چون فضائل معرفتی دینی و منظر دینی، به مفهوم جدیدی از عقلانیت دست یافت. این نظریه، در مقابل استدلال‌های شکاکان مبنی بر عدم امکان معرفت در حوزه باورهای دینی و نیز استدلال ملحدان مبنی بر عدم وجود خدا، دفاع قابل قبولی از باورهای دینی ارائه می‌کند.

واژگان کلیدی

معرفت‌شناسی فضیلت محور، فضیلت معرفتی، منظر معرفتی، عقلانیت، انسجام جامع، مصونیت باور از کذب

مقدمه

ارزیابی باورهای دینی از جمله مسائلی است که همواره دغدغه خداباوران و حتی مخالفان آن‌ها بوده است؛ به همین دلیل، رویکردهای متعددی در پاسخ به مسئله مذکور شکل گرفته است. این مسئله - که در قالب بحث عقلانیت یا توجیه باورهای دینی مطرح می‌شود - یک مسئله میان‌رشته‌ای است که به دو حوزه فلسفه دین و معرفت‌شناسی تعلق دارد. اندیشمندانی که در حوزه فلسفه دین به مسائل پیرامون باورهای دینی - از جمله عقلانیت آن‌ها - می‌پردازند، بی‌نیاز از پشتوانه‌های معرفت‌شناختی نیستند. در واقع، مبانی معرفت‌شناختی آن‌ها در تعیین موضع نسبت به رابطه باورهای دینی و عقلانیت، تأثیر قابل توجهی دارد. لذا می‌توان برای هر یک از پاسخ‌های موجود در برابر این سؤال که آیا باورهای دینی عقلانی است یا خیر، به جایگاه مبانی معرفتی آن دیدگاه اشاره کرد.

هر چند همه رویکردهای معرفت‌شناسی به مباحث مذکور وارد نشده و معمولاً نظریه معرفت‌شناختی خود را در حوزه باورهای عام مطرح کرده‌اند؛ اما می‌توان از قابلیت انطباق این نظریات عام در جهت ارزیابی عقلانیت باورهای خاص، مثل باورهای دینی، نیز سخن گفت. معرفت‌شناسی فضیلت‌محور ارنست سوسا،^۱ از جمله این رویکردهاست. این رویکرد، همچون معرفت‌شناسی برون‌گرای پلانینگا، قابلیت ورود به معرفت‌شناسی دینی را دارد؛ لذا می‌توان به الگوی جدیدی از عقلانیت اشاره کرد که با محوریت فضیلت‌های شناختاری فاعل‌شناسا، تحوّل در معرفت‌شناسی دینی محسوب گردد.

در این نوشتار، بعد از معرفی اجمالی معرفت‌شناسی فضیلت‌محور سوسا و نیز تبیین مسئله عقلانیت باورهای دینی، به تعامل این دو خواهیم پرداخت. نکته قابل توجه این است که در بازخوانی نگرش معرفت‌شناسی فضیلت‌محور سوسا نسبت به باورهای دینی، به صورت خاص بر عقلانیت باور به وجود خدا تمرکز خواهیم داشت.

۱. معرفت‌شناسی فضیلت‌محور

معرفت‌شناسی فضیلت‌محور، به مجموعه نظریات جدیدی اطلاق می‌شود که مباحث معرفت‌شناسی را بر اساس ویژگی‌های فاعل‌شناسا، و نه باور یا گزاره، مورد ارزیابی قرار می‌دهند. فاعل‌شناسا و فضائل عقلانی^۲ او، محور اصلی مسائل معرفت‌شناسی است.

تمامی رویکردهایی که ذیل معرفت‌شناسی فضیلت‌محور قرار دارند، در مفهوم فضائل معرفتی اشتراک نظر دارند. وجه تمایز آن‌ها نیز بر اساس تعریفی است که از این مفهوم صورت گرفته است. اولین اندیشه‌هایی که در حوزه معرفت‌شناسی فضیلت‌محور شکل گرفت، در قالب وثاقت‌گرایی فضیلت‌محور بیان شده است. وثاقت‌گرایی فضیلت‌محور، در اولین مراحل طرح خود، یک پیشنهاد جای‌گزین برای مبنای‌گرایی سنتی و انسجام‌گرایی است؛ زیرا هر دو نظر با اشکالات قابل توجهی مواجه گردیده که هیچ کدام از آن‌ها نتوانسته برتری رویکرد خود در مسئله توجیه باور را اثبات کند (Sosa, 1991, pp.168-193). ارنست سوسا، نماینده اصلی این رویکرد، برای حل این نزاع، مفهوم «فضائل معرفتی» را پیشنهاد کرد. این مفهوم، بر مجموعه‌ای از حالات ثابت و توانایی‌های ذاتی یا عادت‌های اکتسابی دلالت دارد که باعث می‌شوند فرد واجد آن، به نحو قابل اعتمادی^۳ در کسب برخی امور مطلوب موفق باشد. اگر این فضائل به حوزه شناخت مربوط باشد و در جست‌وجوی به دست آوردن صدق عمل کنند، فضائل عقلانی یا شناختاری نامیده می‌شوند (Sosa, 2011, pp.80-82). باورهایی که حاصل از فضائل عقلانی بوده و از طریق آن‌ها کسب شده باشد، باورهای شایسته^۴ خواهند بود (Sosa, 2007, Vol.1, pp.22-23).

بر مبنای مفهوم فوق، انسان‌ها واجد فضائلی عقلانی هستند که تجارب حسّی از طریق آن‌ها حاصل می‌شود؛ یعنی از حالات ثابت و قابل اعتمادی برخوردارند که می‌توانند بر مبنای داده‌های تجربی، باورهایی را راجع به محیط کسب کنند. در نتیجه، باورهای آن‌ها موجه است. این مفهوم را می‌توان برای سایر فضائل مانند استدلال، شهود، حافظه و درون‌نگری به کار برد. به این ترتیب، فضیلت‌های پنج‌گانه فوق عبارت‌اند از قوا و توانایی‌های شناختاری قابل اعتماد. این قوا، عامل دست‌یابی فاعل شناسا به صدق هستند و باورهای حاصل از آن، صادق و معرفت خواهد بود (Sosa, 1991, p.225). به همین دلیل، فضیلت معرفتی در این رویکرد، با عنوان کلی «قوه - فضیلت»^۵ نامیده می‌شود و این رویکرد را زیرمجموعه وثاقت‌گرایی قرار داده است.

تحوّلی که سوسا - به عنوان مبدع معرفت‌شناسی فضیلت در معنای معاصر آن - ایجاد کرد، تغییر تمرکز از باور و ویژگی‌های آن به فاعل شناساست. به این معنا که به جای جست‌وجوی ویژگی‌های خاصی در باور، مثل روابط منطقی (انسجام‌گرایی) یا روابط

منطقی و ارتباط با تجربه حسی (مبناگرایی سنتی)، ابتدا مفهوم فضائل عقلانی را که ویژگی فاعل شناساست تعریف کرده و سپس ویژگی هنجاری باورها را بر اساس آن تعریف کنیم. دومین مؤلفه محوری وثاقت‌گرایی فضیلت‌محور،^۶ مفهوم «منظر معرفتی»^۷ است. مفهوم منظر معرفتی، در ارتباط با تصور سوسا از معرفت شکل گرفته است. او معتقد است که معرفت، عکس‌العمل دماسنجی نسبت به محیط نیست؛ یعنی صرفاً به این دلیل که بینایی من این شیء را سفید می‌بیند، نمی‌توان حکم کرد که «من به سفید بودن این شیء معرفت دارم»؛ بلکه در مواجهه با باورها و برای برخورداری از معرفت کامل، فاعل شناسا باید از وضعیت باورهای خود مطلع باشد و قدرت پاسخ به این سؤال را که آیا من می‌دانم یا موجه هستم، داشته باشد. این پاسخ‌ها، منظر معرفتی فاعل شناسا را تشکیل می‌دهند (Sosa, 2007, Vol.1, pp.130-131).

منظر معرفتی، نوعی معرفت درجه دوم نسبت به باورهای درجه اول است. فاعل شناسا باید بتواند بداند که باور خود را چگونه به دست آورده و چگونه این باور تداوم دارد. او باید بداند که آیا روش شکل‌گیری باورها، روشی قابل اعتماد بوده و او را به حقیقت رهنمون می‌سازد یا خیر. بنابراین در یک تعریف کلی می‌توان «منظر» را چنین تعریف کرد: معرفت فاعل شناسا به قابل اعتماد بودن منبع معرفت^۸ یا باورهای خود فاعل شناسا (Sosa, 2009, Vol.2, p.135).

بر اساس مؤلفه منظر معرفتی، معرفت را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: معرفت عقلانی^۹ که مستلزم منظر فاعل شناسا نسبت به منبع باورهای خود است؛ به نحوی که بتواند تشخیص دهد که منبع باور او، به نحو قابل اعتمادی، هادی به صدق^{۱۰} است. و معرفت حیوانی^{۱۱} که مستلزم منظر فاعل شناسا درباره قابل اعتماد بودن منبع باور خود نیست. سوسا، در کتاب «معرفت از منظر»، درباره این دو معرفت می‌گوید: انسان نسبت به محیط، تجارب خود و گذشته، معرفت دارد. اگر حکم و باور او، عکس‌العمل مستقیم فاعل شناسا نسبت به تأثیر^{۱۲} حس یا حافظه باشد و هیچ فهم^{۱۳} یا تفکری^{۱۴} درباره آن صورت نگیرد، از معرفت حیوانی برخوردار است. در حالی که اگر فاعل شناسا همان معرفت را در یک مجموعه وسیع‌تری که شامل باور فرد و چگونگی شکل‌گیری آن است ملاحظه کند، از معرفت عقلانی برخوردار است (Sosa, 1991, p.240).

بنا بر منظرگرایی، سوسا به دیدگاهی متفاوت از وثاقت‌گرایی اعتقاد دارد؛ به این نحو که ضمن پذیرش وثاقت‌گرایی، یعنی شکل‌گیری باور از طریق قوای قابل اعتماد، به اموری فراتر از آن پای‌بند است. این امور عبارت‌اند از: آگاهی فاعل شناسا از باور خود، آگاهی از منبع باور خود، و آگاهی از فضائل عام و خاص منبع باور خود (Audi, 1998, p.6).

۲. عقلانیت باورهای دینی

آرای مربوط به عقلانیت باورهای دینی را می‌توان از چگونگی جهت‌گیری نسبت به استدلال ذیل دریافت:

۱- باور به خدا تنها زمانی معقول است که قرائن کافی بر وجود خدا در دست باشد.

۲- قرائن مربوط به وجود خدا کافی نیست.

نتیجه: باور به خدا عقلانی نیست.

در مواجهه نقادانه با این استدلال، چهار نظریه اصلی در معرفت‌شناسی دینی شکل گرفته است. نتیجه انکار مقدمه اول، سه رویکرد ایمان‌گرایی،^{۱۵} عمل‌گرایی،^{۱۶} و معرفت‌شناسی اصلاح شده^{۱۷} است. ایمان‌گرایان، در پاسخ به رویکرد الحاد، لزوم عقلانیت را برای باور به خدا نمی‌پذیرند. از دیدگاه ایشان، باور به وجود خدا یا بی‌ارتباط با عقلانیت (ایمان‌گرایی ویتگنشتاینی) است و یا متعارض با عقلانیت (ایمان‌گرایی کرکگور) است (Wainwright, 1999, ch.6). معرفت‌شناسی اصلاح شده، ضمن پذیرش عقلانیت باور به خدا، این عقلانیت را ناشی از ادله و قرائن نمی‌داند؛ بلکه به عقلانیت برون‌گرا باور دارد (Plantinga, 2000). عمل‌گرایی نیز توجیه عملی باور به وجود خدا را جای‌گزین توجیه معرفتی کرده است (Geoffrey, 1984, pp.465-466). از طرف دیگر، قرینه‌گرایان خدا باور، با مقدمه دوم این استدلال مخالف هستند. از نظر آن‌ها، قرائن تأیید کننده وجود خدا به اندازه کافی در دست است (Geivett & Sweetman, 1992, ch.4).

بنابراین می‌توان نظریات راجع به پذیرش باور به خدا را در چهار قسم نام‌معمول بودن؛^{۱۸} عقلانیت غیرقرینه‌ای؛ عقلانیت قرینه‌ای؛^{۱۹} و عقلانیت عملی جای داد، که به ترتیب عبارت‌اند از: ایمان‌گرایی، معرفت‌شناسی اصلاح شده، قرینه‌گرایی خدا باور، و عمل‌گرایی. این چهار رویکرد، در کنار رویکرد قرینه‌گرایی الحادی، پنج نظریه اصلی معرفت‌شناسی دینی را تشکیل می‌دهند.

۳. تعامل معرفت‌شناسی دینی با معرفت‌شناسی فضیلت‌محور

اکنون در پی آن هستیم که با استفاده از مفاهیم بنیادین معرفت‌شناسی فضیلت، در تقریر سوسایی آن، به مفهوم جدیدی از عقلانیت تحت عنوان «عقلانیت فضیلت‌محور» در باور به وجود خدا دست یابیم. مراد از عقلانیت فضیلت‌محور در این نوشتار، ارزیابی ویژگی‌های مطلوب معرفت‌شناختی باور بر مبنای فضیلت‌های شناختاری است. این معنا از عقلانیت، باورهایی را که محصول فرآیندهای شناختاری فضیلت‌مند هستند، باورهایی معتبر می‌داند. اما کاربرد عقلانیت فضیلت‌محور در باور به وجود خدا، نیازمند پاسخ به این سؤالات است: آیا می‌توان در برابر فضیلت‌های شناختاری مربوط به باورهای حسّی یا حافظه‌ای، به فضیلت شناختاری دینی قائل شد؟ در صورت وجود فضیلت شناختاری دینی، منظر معرفتی فاعل شناسا درباره باورهای دینی به چه معناست؟

پاسخ به این دو سؤال، پیش‌فرض‌های عقلانیت فضیلت‌محور در باور به وجود خدا هستند؛ زیرا تنها در صورت مشابهت در موضوع می‌توان به مشابهت در حکم اعتقاد داشت. هم‌ارز بودن فضیلت معرفتی دینی با سایر فضائل معرفتی، مماثلت در احکام و نتایج معرفت‌شناختی را به دنبال خواهد داشت.

۳-۱. پیش‌فرض‌های عقلانیت فضیلت‌محور

الف) فضیلت شناختاری دینی: برای اثبات وجود قوه باورساز باورهای دینی، که از آن به فضیلت شناختاری دینی^{۲۰} تعبیر می‌کنیم، ابتدا لازم است تعریف فضیلت را از دیدگاه سوسا، با بیان دیگری یادآوری کنیم. سوسا معتقد است: S دارای یک فضیلت عقلانی نسبت به محیط E است اگر و تنها اگر S دارای یک طبیعت درونی^{۲۱} I باشد؛ به نحوی که اگر S در E بوده و دارای I باشد، P گزاره‌ای در حوزه F باشد، S نسبت به P در شرایط C باشد، S به P باور داشته باشد یا نداشته باشد، در این صورت S به احتمال زیاد درباره P بر حق است (Sosa, 1991, p.284). بر مبنای این تعریف، فضیلت یک طبیعت و ذات درونی در فاعل شناساست که در ارتباط با دامنه خاصی از گزاره‌ها و در شرایطی معین، باور یا عدم باور فاعل شناسا را اعتبار می‌بخشد.

تعریف مفهوم فضیلت، در ارتباط با بحث شناخت و معرفت به این نحو بیان شده است: «فرد واجد یک قوه معرفتی است، تنها اگر در حوزه گزاره‌های F و شرایط C

بتواند صدق را از کذب تشخیص دهد» (Sosa, 1991, p.284). یک فضیلت معرفتی عبارت است از توانایی فاعل محور برای تشخیص صدق از کذب به نحو خطاناپذیر یا حداقل قابل اعتماد. با توجه به این تعاریف، در بحث حاضر لازم است این سؤال را از سوسا بپرسیم که آیا می‌توان در این معنا، از قوه باورساز مربوط به باورهای دینی سخن گفت؟ قطعاً سوسا پاسخی به این سؤال نداده است. اما آیا می‌توان از معرفت‌شناسی فضیلت‌محور انتظار داشت که برای سؤال فوق پاسخی داشته باشد؟ برای یافتن پاسخ این سؤال، بهتر است سؤال را به این نحو بیان کنیم که آیا می‌توان قوه باورساز دینی را یک فضیلت شناختاری تلقی کرد؟ به عبارت دیگر، چگونه می‌توان یک قوه باورساز را فضیلت دانست؟

بدیهی است که فضیلت بودن یک قوه، منوط به احراز شرایط فضیلت‌های شناختاری است. یک قوه باورساز تبدیل به یک فضیلت شناختاری می‌شود؛ اگر به جای تأکید بر قابل اعتماد بودن فرآیند باورساز، بر توانایی فاعل شناسا در تشخیص صدق از کذب در حوزه گزاره‌های F و در شرایط C تأکید داشته باشیم. در این صورت می‌توان ادعا کرد که قوه باورساز مذکور، یک فضیلت شناختاری در معنای سوسایی آن است. همین معیار برای قوه باورساز دینی به طور خاص قابل اجراست؛ به این نحو که قوه و توانایی فاعل شناسا در حوزه گزاره‌های مربوط به یک هستی ماوراء طبیعی - یعنی خدا - و تحت شرایط خاصی که یک باور دینی در آن شرایط شکل می‌گیرد، در تشخیص صدق و اجتناب از کذب مورد تأیید باشد. در این صورت می‌توان یک فضیلت معرفتی دینی داشت.

حال این سؤال پیش می‌آید که چگونه می‌توان باورهای حاصل از این فضیلت شناختاری دینی را معتبر و موجه دانست؟ پاسخ به سؤال در ادبیات معرفت‌شناسی معاصر، با استفاده از مدلی است که پلانینگا و آلستون از آن استفاده کرده‌اند. این مدل که بر مبنای استدلال مشابهت^{۲۲} طراحی شده، معتقد است که باورهای دینی و باورهای حسی، باورهای مشابه هستند و به دلیل همین شباهت می‌توان اعتبار و توجیه باورهای حسی را به باورهای دینی نیز نسبت داد. در این شیوه از استدلال، معادل بودن این دو نوع باور به دو صورت تبیین شده است.

در حالت اول بیان می‌شود که هر دو نوع باور، در مقابل استدلال شکاکیت وضعیت مشابهی دارند. اگر شکاک می‌تواند اعتبار باورهای دینی را زیر سؤال ببرد، پس می‌تواند به همین نحو درباره باورهای حسّی نیز قضاوت کند؛ زیرا هیچ دلیلی وجود ندارد که ما اعتقاد داشته باشیم باورهای دینی، در وضعیت نامناسب‌تری نسبت به باورهای حسّی هستند؛ و چون اعتبار باورهای حسّی قابل قبول است، پس باورهای دینی نیز قابل توجیه می‌باشند.

این امر از منظر اثباتی نیز مورد توجه قرار گرفته است؛ به این معنا که وجود شباهت‌های قابل توجهی میان تجربه‌های حسّی و دینی باعث می‌شود که باورهای حسّی و دینی حاصل از آن‌ها را نیز در توجیه مشترک بدانیم. مهم‌ترین وجه اشتراک این تجارب، بی‌واسطه بودن و دست‌رسی مسقیم فاعل شناسا به آن‌هاست. لازم به ذکر است که پذیرش شباهت میان این دو نوع باور، تنها در صورت پذیرش رویکردی برون‌گرایانه نسبت به توجیه و معرفت ممکن است؛ زیرا در این رویکرد، قابل اعتماد بودن مکانیسم تولید باور برای توجیه کافی است و نیازی به داشتن دلیل و قرینه مؤید باور برای فاعل شناسا نیست.

برخی از معرفت‌شناسان، در ادعای اصلی مشابهت میان باورهای حسّی و دینی تردید دارند. بر طبق این ادعا، میان این دو نوع باور تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای را می‌توان مشاهده کرد. به عبارت دیگر، فرآیند باورساز حسّی و دینی متفاوت از یکدیگرند؛ در نتیجه نمی‌توان احکام یکی را به دیگری سرایت داد. این دیدگاه معتقد است وجه تمایز میان این دو فرآیند، در عنصر اراده و انتخاب است. باورهای حسّی خود را بر ما تحمیل می‌کنند، در حالی که باورهای دینی انتخاب می‌شوند. به عبارت دیگر، باورهای حسّی بدون اراده و خواست فاعل شناسا شکل می‌گیرند؛ اما در باورهای دینی، اراده فاعل شناسا نقشی اساسی دارد. این مسئله، یک امر بدیهی است و به نحو شهودی برای ما قابل درک است. برای مثال، یک کودک در ابتدای مراحل شناختی خود، نسبت به محیط پیرامون دارای باورهایی موجّه است و همه ما وجود چنین باورهایی را در کودک تأیید می‌کنیم؛ در حالی که از نسبت دادن باورهای دینی به کودک، که فاقد قوای عقلانی برای انتخاب باور مذکور است، اجتناب می‌کنیم. این امر نشان می‌دهد که باورهای دینی و حسّی، به لحاظ ماهیت از یکدیگر متفاوت می‌باشند (Pritchard, 2003, pp.60-66).

معرفت‌شناسی فضیلت‌محور می‌تواند با استفاده از مفهوم فضیلت، به این اشکال پاسخ دهد. از منظر این دیدگاه، اشکال فوق بر نظریات وثاقت‌گرا به معنای عام آن، که صرفاً بر اعتمادپذیری قوای باورساز تأکید دارند، وارد است؛ اما معرفت و توجیه، به چیزی فراتر از قوای قابل اعتماد نیاز دارد. این مفهوم مورد نیاز، مفهوم فضیلت شناختاری به عنوان توانایی‌ها و مهارت‌های شناختاری در فاعل شناساست. با استفاده از این مفهوم می‌توان برای انواع مختلف باورهای فاعل شناسا، فضائل مرتبط با آن را بیان کرد؛ یعنی فضائل مربوط به دامنه گزاره^{۳۳} و شرایط^{۳۴} که به اختصار F و C نامیده می‌شوند. در چنین فرضی، باورهای دینی فضائل شناختاری مربوط به حوزه خود را دارند که با فضائل باورهای حسی متفاوت است. مثلاً می‌توان برای باورهای دینی که عنصر اراده و انتخاب در شکل‌گیری آن نقش دارد، به فضائل عقلانی اشاره کرد؛ یعنی فاعل شناسا باید ظرفیت‌های عقلانی خود را در شکل‌گیری باور به کار گیرد؛ مثلاً به ارزیابی قرائن پردازد و یا انسجام و سازگاری باورهای خود را مورد توجه قرار دهد. فاعل شناسا می‌تواند از استدلال‌ها، شواهد و قرائن موجود، در جهت تقویت فضائل معرفتی دینی خود استفاده کند؛ اما این کار به معنای بازگشت به قرینه‌گرایی نخواهد بود. باور به وجود خدا، که حاصل از فضائل ذاتی فاعل شناساست، از عقلانیت اولیه برخوردار است؛ اما می‌تواند به واسطه عواملی که این فضیلت‌ها را کمال می‌بخشند، از درجات بالاتری از عقلانیت برخوردار باشد. این مسئله، باعث ارتقای فاعل شناسا از معرفت حیوانی به معرفت عقلانی خواهد بود. انتقال از سطح اولیه معرفت به سطح بالاتر آن، به واسطه منظر معرفتی صورت می‌گیرد (Pritchard, 2003, pp.60-66).

ب) منظر معرفتی دینی: منظر معرفتی در نظریه سوسا، معرفت فاعل شناسا به قابل اعتماد بودن منبع معرفت و باورهای خود فاعل شناساست. این امر، معرفت فاعل شناسا را به سطح معرفت عقلانی ارتقاء می‌بخشد. از دیدگاه سوسا، اگر قرار است که قوای شناختاری ما از معرفتی فراتر از معرفت‌های متعارف بهره‌مند باشند، باید از منظری عقلانی نسبت به باورهای خود برخوردار باشند؛ یعنی نسبت به قوای باورساز خود و فضائل عام و خاص آن آگاه باشند.

مقصود از منظر معرفتی دینی، منظر فاعل شناسا نسبت به قوه باورساز دینی است که از آن، به فضیلت شناختاری دینی تعبیر می‌کنیم. در بحث حاضر، به دنبال تبیین این مسئله

هستیم که باور یک فرد مؤمن به وجود خدا، چگونه به معرفتی عقلانی تبدیل می‌شود. به عبارت دیگر، منظر معرفتی یک مؤمن چه تأثیری در باور او به وجود خدا دارد. کلید اصلی پاسخ به این مسئله در معرفت‌شناسی سوسا را می‌توان بر مبنای دو مسئله پیرامون منظر پی‌گیری کرد. این دو مسئله، تأثیر گذاری مبانی متافیزیکی و دینی فاعل شناسا در معرفت؛ و تأثیر پذیری فاعل شناسا از استانداردهای اجتماعی است.

مسئله اول، به صورت مستقل مورد توجه سوسا قرار نگرفته است؛ اما تحلیل او از معرفت‌شناسی دکارت و استفاده از واژه «منظر الهیاتی» در فلسفه دکارت، می‌تواند ناظر به این معنا تلقی شود. سوسا معتقد است که دکارت، از یک منظر دینی و الهیاتی نسبت به قوای باورساز خود برخوردار است. اگر از دکارت سؤال شود که چرا نسبت به قابل اعتماد بودن قوای حسّی و شهودی خود اطمینان دارد، در پاسخ خواهد گفت: چون خدای غیرفریبکاری وجود دارد که من را در باورهای خود گمراه نمی‌کند. فرض وجود یک هستی خیر که مخلوقات خود را به لحاظ ادراکی فریب نمی‌دهد، یک مبنای هستی‌شناختی است که بر اساس آن می‌توان اعتقاد داشت فرآیندهای ادراکی ما، به نحو مناسبی عمل می‌کنند و این، ضامن قابل اعتماد بودن آنهاست (Sosa, 2009, Vol.2, p.194). از این تحلیل می‌توان این نتیجه را استنباط کرد که مبانی متافیزیکی و هستی‌شناختی فاعل شناسا، در نگرش او نسبت به فرآیندهای شناختاری خود مؤثر است. فرض وجود خدا برای یک مؤمن، ضامن صحّت شناخت او از هستی و از جمله برترین موجود هستی یعنی خداست. در نتیجه، یک مؤمن نسبت به قابل اعتماد بودن قوه باورساز دینی خود آگاه است و به فضیلت‌های عام و خاص آن قوه نیز احاطه دارد. مثلاً توانمندی‌ها و مهارت‌های شناختاری قوه عقلانی یا شهودی خود را درباره باورهای دینی می‌داند. هم‌چنین به محدودیت‌های شناختاری این قوا نیز آگاه است و مثلاً می‌داند که مرز عقل و شهود، به عنوان فضیلت‌های معرفتی دینی، برای شناخت خدا تا کجاست.

دومین مسئله که در بحث منظر مورد توجه سوسا قرار دارد، تأثیر پذیری معرفت از جامعه است. فاعل شناسا، برای اطمینان از این‌که قوه شناختاری او قابل اعتماد است و باورهایی صادق تولید می‌کند، از منابع مفهومی و زبانی جامعه خود استفاده می‌کند؛ و کیفیت قوای باورساز خود را با استانداردهای معمول جامعه خود می‌سنجد. این

استانداردها عبارت است از تکرار حداقلی آن باور برای افراد جامعه (Sosa, 1991, pp.276-277). در بحث باورهای دینی، منظر معرفتی یک مؤمن نسبت به قوه باورساز دینی، بر مبنای همین استاندارد اجتماعی شکل می‌گیرد. در جامعه مؤمنان که باور به وجود خدا در موقعیت‌های متعددی حاصل شده، انسان می‌تواند اطمینان حاصل کند که این قوه باورساز قابل اعتماد است و می‌توان باورهای حاصل از آن را واقعی و معرفت تلقی کرد. بر مبنای توضیحات فوق، اگر مؤمن از منظر معرفتی نسبت به قوای شناختی دینی خود برخوردار باشد، به سطح معرفت عقلانی دست یافته است. به عبارت دیگر، باورهای حاصل از قوای باورساز دینی، در حالت عادی و متعارف، یک باور ابتدائی نسبت به وجود خدا هستند. این باور، در اصطلاح سوسا، یک باور حیوانی است که از توجیه کافی برخوردار است. اما اگر فاعل شناسا نسبت به حوزه گزاره‌هایی که ناظر به مفاهیم دینی و متافیزیکی هستند، معرفت درجه دومی داشته باشد و از مهارت‌ها و محدودیت‌های شناختاری آن مطلع باشد و همچنین این توانایی‌ها را به کار گیرد، از توجیه عقلانی برخوردار خواهند بود. نتیجه این‌که باور به گزاره «خدا وجود دارد»، می‌تواند یک باور حیوانی باشد، اگر از فضیلت‌های شناختاری دینی حاصل شده باشد؛ و همین باور می‌تواند یک باور عقلانی باشد، اگر فاعل شناسا از توانمندی‌های عقلانی خود در جهت ارتقای این باور آگاه باشد و آن‌ها را به کار گیرد.

۴. عقلانیت فضیلت محور و باورهای دینی

پیش از این به پیش فرض‌های عقلانیت فضیلت محور در معرفت‌شناسی باورهای دینی اشاره کردیم. با فرض این‌که ما از فضیلت‌های شناختاری دینی و نیز منظری دینی نسبت به این فضیلت‌ها برخوردار هستیم، می‌توانیم حالات مثبت معرفتی باورهای دینی را با مفهوم عقلانیت فضیلت محور تبیین کنیم. این مفهوم جدید از عقلانیت مبتنی است بر ترکیب سه‌گانه‌ای از سه مفهوم «انسجام جامع»،^{۲۵} «باور پایه»^{۲۶} و «مصونیت باور».^{۲۷} عقلانیت فضیلت محور، یک مفهوم ترکیبی از سه نگرش مربوط به توجیه است. این مفهوم، نظریات فوق را به نحوی تقریر می‌کند که از اشکالات وارد بر آن‌ها در معنای متداول آن به دور بوده و در عین حال، برای توجیه و اعتباربخشی باورها کاربرد داشته باشد. در ادامه، هر یک از این مؤلفه‌ها را در ارتباط با باور به وجود خدا بررسی می‌کنیم.

۴-۱. باور به وجود خدا به عنوان یک باور پایه

مفهوم باور پایه در معرفت‌شناسی فضیلت‌محور، به گونه‌ای متفاوت از رویکردهای درون‌گرا در معرفت‌شناسی تعریف شده است. کشف این معنا مستلزم یادآوری موضع سوسا در دو بحث ذیل است. سوسا، در نقد مبنای سستی، پایه بودن باور را به این معنا که این باور از باور دیگری مشتق نشده باشد، کنار می‌گذارد و با ذکر مثال مشهور مرغ خال دار،^{۲۸} پایه بودن باور فاعل شناسا را در وقتی که تصویر مذکور، سه خال را نشان می‌دهد، تحلیل می‌کند. او معتقد است باور ما به این که این مرغ، سه خال دارد، یک باور پایه است؛ زیرا از قوه‌ای به وجود آمده که در محدوده تشخیص گزاره‌های مربوط به تعداد اشیاء، توانایی تشخیص عدد سه را دارد. این قوه، با توجه به محدوده گزاره‌ای خود، یک فضیلت شناختاری محسوب می‌شود و باور حاصل از آن، به عنوان یک باور پایه موجه است (Sosa, 2003, pp.137-140).

در جای دیگری، سوسا درباره مفهوم متفاوتی از باور پایه سخن گفته است. این مفهوم، برای رهایی از دور معرفتی^{۲۹} موجود در معرفت‌هایی است که نیازمند معرفت مضاعفی نسبت به اعتماد پذیری منابع معرفت هستند. در این بحث، پایه بودن معرفت به اعتماد پذیری منابع معرفت به عنوان راه حل پیشنهاد شده است. سوسا، از یک مفهوم جدید یعنی باور پایه رتبی^{۳۰} سخن می‌گوید. هنگامی یک باور به لحاظ رتبی پایه است که با معرفت به اعتماد پذیری منبع معرفت خود همراه نباشد (Sosa, 2009, Vol.2, p.228).

از مجموع مباحث سوسا درباره باور پایه در دو موضع مذکور می‌توان استنباط کرد که معرفت‌های حاصل از فضیلت‌های شناختاری، در سطح معرفت حیوانی باورهایی پایه هستند. پایه بودن این باورها به رتبه و سطح معرفتی آنها مربوط می‌شود. چنین باورهایی نیازمند منظر معرفتی نسبت به اعتماد پذیری قوای باورساز خود نیستند. در نتیجه، یک باور مبنایی برای سایر باورهای ما محسوب می‌شود.

در بحث حاضر - که به دنبال عقلانیت باورهای حاصل از فضیلت‌های شناختاری هستیم - این سؤال قابل طرح است که آیا می‌توان باورهای حاصل از قوای باورساز دینی را یک باور پایه محسوب کرد؟ پاسخ فرضی سوسا به این سؤال مثبت است؛ زیرا در فرض مذکور، قوه باورساز دینی، یک فضیلت شناختاری است. بر این اساس، پایه بودن باور به وجود خدا را می‌توان چنین تحلیل کرد:

یک مؤمن که در موضع معرفت نسبت به وجود خدا قرار دارد، این باور در او شکل می‌گیرد که «خدا وجود دارد»، مثلاً از احساس تجربه گونه‌ای برخوردار است که بر طبق آن احساس می‌کند یک موجود متعالی، این حسّ تجربی را در او به وجود آورده است. باور به این که این موجود متعالی موجود است، بر این تجربه دینی مبتنی است. با فرض وجود شرایط لازم برای شکل‌گیری این باور، این باور از توجیه لازم برخوردار خواهد بود؛ زیرا از یک فضیلت معرفتی به دست آمده است. به عبارت دیگر، فاعل شناسا در کسب معرفت نسبت به باور مذکور، از توانمندی لازم برخوردار است. و چون این باور به عنوان یک باور متعارف - که به تعبیر سوسا، باور حیوانی نامیده می‌شود. - نیازمند توجّه فاعل شناسا نسبت به اعتماد‌پذیری فضیلت شناختاری خود نیست، یک باور پایه از لحاظ رتبه محسوب می‌شود. پایه بودن باور به وجود خدا، این آثار معرفت‌شناختی را به دنبال خواهد داشت: - توجیه این باور، نیازمند قرینه و دلیل نیست.

- در سطح معرفت حیوانی و بدون داشتن منظر معرفتی نیز می‌توان به وجود چنین باوری در فاعل شناسا قائل شد.

۴-۲. انسجام جامع باور به وجود خدا

انسجام‌گرایی، یکی از نظریات مشهور در توجیه باور است که بر طبق آن، باورهای یک مجموعه، به دلیل وجود رابطه انسجامی میان باورهای آن موجّه می‌باشند. این رویکرد توجیهی، به دلیل انحصار در روابط درونی میان باورها و عدم توجّه به عوامل بیرونی مؤثر در توجیه، مورد نقد سوسا قرار گرفته است (Sosa, 2003, p.108). پیشنهاد معرفت‌شناسی فضیلت برای تکمیل عامل توجیه‌ساز انسجام، مفهوم جدید «انسجام جامع» است. مفهوم انسجام جامع در این رویکرد، ناظر به سه مؤلفه است: انسجام درونی میان باورها، انسجام میان باور و علت باور، و انسجام باورهای فرد با منظر معرفتی است (Sosa, 2009, Vol.2, pp.189-193). تحقق شرایط مذکور در باورهای ما به طور عامّ و در باور به وجود خدا به طور خاصّ، تأمین‌کننده عقلانیت و توجیه باورها خواهد بود. در صورت حصول این سه مؤلفه، می‌توان از انسجام جامع باورهای دینی سخن گفت و مؤلفه انسجام‌گرایی را برای عقلانیت باور به وجود خدا در نظر گرفت.

در بحث باور به وجود خدا، مفهوم انسجام جامع را به این نحو می‌توان تحلیل کرد: باور به وجود خدا باوری است که باید در ارتباط با سه مسئله ارزیابی شود. به عبارت

دیگر، سنجش عقلانی باور مذکور، در گرو پاسخ به این سه سؤال است. آیا باور به وجود خدا، با سایر باورهای من‌هماهنگی و سازگاری دارد؟ آیا این باور، از علتی متناسب با باور مذکور حاصل شده است؟ آیا این باور، با اطلاعات من نسبت به قابل اعتماد بودن قوه باورساز باور مذکور، تلائم و سازگاری دارد؟

پاسخ به سؤال اول، عقلانیت باور به وجود خدا را در ارتباط با دیگر باورهای موجه فاعل شناسا مورد توجه قرار می‌دهد. این باور، باید در کنار سایر باورهای هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، علمی و اخلاقی و ... یک مجموعه سازگار و منسجم باشند؛ به این معنا که باور من به این‌که خدایی وجود دارد، بتواند سایر باورهای من در حوزه‌های مذکور را به بهترین نحو تبیین کند و یا به بهترین نحو مورد تبیین قرار گیرد.

توجه به مسئله دوم در بحث انسجام جامع، باورهای دینی حاصل از فرآیندهای غیر قابل اعتماد را کنار می‌گذارد. برخی از اشکالات ناظر به عدم توجیه مؤمنان در داشتن باورهای دینی، ناظر به همین مسئله است؛ مثلاً فروید و مارکس، شکل‌گیری باورهای دینی را ناشی از نیازهای جنسی و اقتصادی تلقی کرده‌اند؛ و برخی نیز باورهای دینی را معلول ترس یا جهل بشر دانسته‌اند. چنین تحلیل‌هایی، توجیه باور یک مؤمن را به جهت عدم رابطه میان باور و علت واقعی آن زیر سؤال می‌برند. باورهای دینی حاصل از شهودهای غیر واقعی نیز مصداق این مسئله می‌باشند.

سومین محور انسجام جامع، هماهنگی باور با منظر معرفتی است. در این مرحله، فاعل شناسا نسبت به حدود شناختاری فضیلت معرفتی دینی خود، یعنی توانایی‌ها و محدودیت‌های آن آگاه است. تحقق چنین مرحله‌ای از معرفت نسبت به وجود خدا، ورود به سطح معرفت عقلانی است.

انسجام جامع باور به وجود خدا، این آثار معرفت‌شناختی را به دنبال خواهد داشت:

- به عناصر درونی مؤثر در توجیه یک باور در کنار عناصر بیرونی توجه شده است.
- معرفت به وجود خدا را از سطح معرفت حیوانی به معرفت عقلانی ارتقاء بخشیده است.

۴-۳. مصونیت باور به وجود خدا

ضلع سوم عقلانیت فضیلت‌محور، مصونیت باور است. مفهوم مصونیت باور، پاسخ معرفت‌شناسی فضیلت به عدم توجیه باورهای ماست، که از جانب شکاکان مطرح می‌شود. از دیدگاه یک شکاک، باورهای ما فاقد توجیه به طور کلی یا توجیه لازم برای معرفت

است؛ زیرا ما نمی‌توانیم فرض‌های شکاک را که در آن‌ها، عدم معرفت اثبات می‌شود، انکار کنیم (Kvanvig, 2008, p.457). در پاسخ به این ادعا، باورهای ما به جهان خارج، باورهایی مصون از کذب هستند؛ یعنی در همه جهان‌های ممکن که نزدیک به جهان ما هستند، این باور صادق است. به تعبیر دیگر، نمی‌توان به راحتی حالتی را یافت که در آن، این باور کاذب باشد (Sosa, 2004, p.276). مفهوم مصونیت باور را می‌توان در بحث حاضر، برای عقلانیت باور به وجود خدا به کار گرفت. سناریوی شکاکیت می‌تواند ادعا کند که باور مذکور، حاصل القای یک تکنیسین کامپیوتر است که به جهت تحقق اغراض خاص - از جمله، امید در زندگی، ضمانت اجرای اخلاق، جلوگیری از آسیب‌های اجتماعی و فردی و مسائلی از این دست - به ذهن افراد تحت کنترل خود القاء می‌کند. همچنین ممکن است باور مذکور را نتیجه القائات شیطانی یک موجود فریبکار در جهت گمراه ساختن فرآیندهای ادراکی انسان‌ها دانست. در هر صورت، در این سناریو، این باورها فاقد توجیه و در نتیجه، فاقد معرفت خواهند بود. بر اساس مصونیت باور می‌توان اعتقاد داشت که یک باور مصون از خطا یا کذب، باوری است که فاعل شناسا به آن باور دارد، چون آن باور صادق است؛ یعنی در همه جهان‌های ممکن که شبیه به این جهان بوده و یک جهان قریب محسوب می‌شود، می‌توان دریافت که خدا وجود دارد.

نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه ذکر شد، می‌توان عقلانیت باورهای دینی را در معرفت‌شناسی فضیلت‌محور به این نحو تقریر کرد:

مرحله اول: طرح مسئله عقلانیت باورهای دینی. در معرفت‌شناسی باورهای دینی، عمده اشکالات ناظر است به عقلانیت باورهای دینی و به طور خاص، باور به وجود خدا. تأکید اصلی این اشکالات، توجیه و عقلانیت باورهای دینی است. تقریر متداول استدلال‌هایی که توجیه باورهای دینی را به چالش می‌کشند، استدلال معروف قرینه‌گرایی الحادی است؛ اما تهدید عقلانیت باورهای دینی از سوی سنت شکاکیت را نباید از نظر دور داشت. بنابراین می‌توان مواضع مخالفت با عقلانیت باورهای دینی را در قالب دو رویکرد الحاد و شکاکیت مورد بررسی قرار داد. استدلال هر یک از این دو رویکرد به این شرح است:

الف) استدلال رویکرد الحاد بر عدم عقلانیت باورهای دینی:

۱- باور به وجود خدا تنها در صورتی عقلانی است که شواهد و قرائن کافی بر له آن وجود داشته باشد.

۲- شواهد و قرائن مؤید وجود خدا، ناکافی است.

نتیجه: باور به وجود خدا، نامعقول است.

ب) استدلال شکاکیت بر عدم عقلانیت باورهای دینی:

۱- باور به وجود خدا تنها در صورتی عقلانی است که فرض‌های بدیل شکاکیت، که متعارض با باور مذکور است، نفی شوند.

۲- در هیچ صورتی نمی‌توان فرض‌های شکاکیت را نفی کرد.

نتیجه: باور به وجود خدا، نامعقول است.

مرحله دوم: استراتژی معرفت‌شناسی فضیلت‌محور. معرفت‌شناسی فضیلت‌محور در مقابل دو استدلال فوق، دو رویه متفاوت در پیش می‌گیرد. موضع این رویکرد در مواجهه با استدلال الحاد، مخالفت با مقدمه اول است. در این نظریه، عقلانیت باورهای دینی منوط به ارائه شواهد و قرائن نیست. این نظریه، همچون معرفت‌شناسی اصلاح شده و رویکردهای برون‌گرا، به طور کلی با قرینه‌گرایی و تأکید بر عوامل درونی توجیه باور مخالفت می‌کند. لازم به ذکر است که قرائن و ادله، در مراتب عالی‌تر معرفت جایگاه ویژه‌ای دارند؛ اما عقلانیت بدوی باور، نیازمند به دلیل و قرینه نیست.

اما موضع معرفت‌شناسی فضیلت در مقابل سنت شکاکیت، مخالفت با مقدمه دوم استدلال است. بنابراین می‌توان ادعا کرد که انکار فرض‌های شکاک - که توجیه و معقولیت باورهای ما را نفی می‌کنند - ممکن است.

لازم به ذکر است که استراتژی این نظریه در مقابل رویکرد الحاد، اثبات عقلانیت باورهای دینی؛ و در مقابل رویکرد شکاکیت، اثبات عقلانیت لازم برای معرفت بودن باورهای دینی است.

مرحله سوم: معرفی عقلانیت فضیلت‌محور به عنوان یک نظریه جای‌گزین توجیه. معرفت‌شناسی فضیلت از جمله نظریاتی است که با توجیه، به عنوان مؤلفه سوم معرفت مخالفت می‌کند. جای‌گزین پیشنهادی این رویکرد، مفهوم «صلاحیت»^{۳۱} در سطح باورهای

حیوانی، و مفهوم «فضائل عقلانی» در سطح معرفت عقلانی است. بنابراین باید انتظار داشت که ادبیات این رویکرد در بحث توجیه باورهای دینی نیز با مبانی معرفت‌شناختی آن سازگار باشد. عقلانیت مطلوب در این رویکرد - که در این نوشتار، با عنوان عقلانیت فضیلت‌محور از آن یاد کردیم - ناظر است به مؤلفه‌های اصلی معرفت‌شناسی این نظریه. در این ساختار معرفتی، هنگامی می‌توان از عقلانیت باورهای دینی سخن گفت که باور مذکور، از فضیلت شناختاری دینی به دست آمده باشد. این عقلانیت، اگر به همراه منظر معرفتی دینی فاعل شناسا نسبت به فضیلت شناختاری مذکور باشد، می‌تواند باورهایی در سطوح عالی‌تر معرفت ایجاد کند.

به طور خلاصه، مطلوبیت معرفتی باورهای دینی در این رویکرد، به جای استفاده از مفهوم توجیه، که بار معنایی هنجاری دارد و نیاز به دلیل را در ذهن تداعی می‌کند، بر مبنای شکل‌گیری باور از طریق فضیلت شناختاری دینی و منظر معرفتی قابل تحلیل است. مرحله چهارم: تبیین عقلانیت باورهای دینی. بر اساس عقلانیت فضیلت‌محور، درباره باور به وجود خدا می‌توان گفت:

- یک باور مصون از کذب است؛ زیرا مؤمن این باور را به جهت این‌که صادق است پذیرفته و در همه جهان‌های ممکن نیز این باور صادق است.
- این باور، یک باور پایه است؛ زیرا از فضیلت شناختاری باورساز دینی حاصل شده است.
- این باور، با سایر باورها و نیز منظر معرفتی فاعل شناسا و علت بیرونی آن انسجام و هماهنگی دارد.

یادداشت‌ها

1. Ernest Sosa
2. Intellectual Virtue
3. Reliably
4. Apt
5. Faculty- Virtue
6. Virtue Reliabilism
7. Epistemic Perspective
8. Source
9. Reflective Knowledge
10. Truth Conductive
11. Animal Knowledge
12. Impact

13. Understanding
14. Reflection
15. Fideism
16. Pragmatism
17. Reformed Epistemology
18. Non-Rational
19. Evidentialism
20. Religious Virtue
21. Innate Nature
22. Parity Argument
23. Field of Proposition
24. Conditions
25. Comprehensive Coherence
26. Basic Belief
27. Safety
28. Speakeled Hen
29. Epistemic Circularity
30. Hierarchical
31. Competence

کتابنامه

- Audi, Robert (1998), *Epistemology: A Contemporary Introduction to the Theory of Knowledge*, London & New York: Routledge.
- Geivett, R. Douglas & Sweetman, Brendan (1992), *Contemporary Perspective on Religious Epistemology*, New York: Oxford university press.
- Geoffrey, T. Brwon (1984), "A Defence of Pascal's Wager", *Religious Studies*, vol. 20.
- Kvanvig, Jonathan (2008), "Closure and Alternative Possibilities", *Handbook of Skepticism*, New York: Oxford University Press.
- Plantinga, Alvin (2000), *Warranted Christian Belief*, New York: Oxford University Press.
- Pritchard, Duncan (2003), "Reformed Epistemology", *International Philosophical Quarterly*, 43/1.
- Sosa, E. & Bonjour, L (2003), *Epistemic justification: Internalism vs Externalism Foundation vs virtue*, Oxford: Blackwell publishing.
- Sosa, Ernest (1991), *Knowledge in Perspective: Selected Essays in Epistemology*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Id (2004), "Reply to Keith De Rose", *Ernest Sosa and his Critics*, Ed. John Greco, New York: Blackwell Publishing Ltd.
- Id (2007), *A Virtue Epistemology: Apt Belief and Reflective Knowledge*, Oxford: Clarendon Press, Vol. 1.
- Id (2009), *Reflective Knowledge: Apt Belief and Reflective Knowledge*, Oxford: Clarendon Press, Vol. 2.
- Id (2011), *Knowing Full Well*, Princeton: Princeton University Press.
- Wainwright, William (1999), *philosophy of Religion*, Canada: Wadsworth Publishing Company.